

علی‌شبهه‌ای داستان یا رمان پلیسی شاید یکی از کلاقبال‌ترین شیبه‌های ادبی در ایران باشد. برداشت خیلین‌ها از آن احتمالا چیزی در حد چارپرقی‌های عامیانه‌نشریات زرد و داستان‌هایی مرقا مایه تفریح و سرگرمی است. بیشتر مواقع هم ساختاری تپییگ و شخصیت‌هایی تپییگ و پایان بندی تپییگ دارد. هدف هم همان طرح یک معما و پلانیاتنا حل آن است و انگیزه هم انتقال لذت حل آن معاملات. البته که چیز بدی هم نیست. همه به سرگرمی نیاز داریم و حل معما هم یکی از همین سرگرمی‌هاست. بیشتر این داستان‌ها یک پلیس زیر و زنگ و باهوش دارد که با استدلالات عقلایی یا توجه به جزئیات ماجرا یا دست کم تالش زیاد، معج‌ها را می‌گیرد، هرچند گاه استثنائاتی هم یافت می‌شود و مثلا کارآگاهی‌ها و دست‌وپاجلفتی پیدا می‌شود که ابر و مه و خورشید و فلک دست به دست هم می‌دهند و گرگ بورنده آپراش بازم می‌کنند، اما همیشه آن مجرم ضرور به دام می‌افتد و اصلا همین نقطه پایان قصه می‌شود. همه چیز همان طرح معما و حل آن است.

اولین بار که رمان «قول» نوشته فردریش دورمات را دیده‌ام پیش و پیش از هر چیز باید مترجمش، عزیزنات، قول‌لودن، نگاهم را مال خود کرد. قول‌لودن، این مترجم و اندیشمند سرآمد آثار فلسفی، چرا باید به سراغ ترجمه

یک رمان پلیسی جمع‌وجور برود که بیشتر ناشران هم آن را با قطع جیبی منتشر می‌کنند؟ شاید این سؤال شما هم باشد. البته که رمان‌ها هم چیزهای دوردست زمانی که خیال کرده‌ام همه چیزهای دوردست‌های من بود و چه دنیای شیرینی دارم- و خوش خیال بوده‌ایم- که درست در اوج خوش‌بختی هستیم، ناگهان خود را در عمق چاه عمیق دیده‌ام؟ در عمق تپساده دورمات زندگی را یک ترازوی می‌بندارد و از نظرش فرقی هم نمی‌کند کارگر می‌سازد، تاجری موفق یا حتی کارآگاهی خوش‌نام. همه در دل این ترازوی هستیم، همیشه و بی‌پوشه. او در این رمان پلیسی پرشش‌هایی بنیادین را مطرح می‌کند و بسیاری از آن‌ها را هم به پاسخی می‌گذارد. آیا آرامشی در این دنیا هست؟ آیا درگیر می‌شود. همه چیز انکار دارد. خوب پیش می‌رود. تحقیقاتش را می‌کند. تاپسنسندی را منتظر می‌ماند، اما در این به تن‌چین خوی هم می‌رسد و دامی برای قاتل می‌بندد و می‌دهند و گرگ بورنده آپراش بازم می‌کنند، اما همیشه آن مجرم ضرور به دام می‌افتد و اصلا همین نقطه پایان قصه می‌شود. همه چیز همان طرح معما و حل آن است.

دیگر آن پایان‌بندی مهود تمام آثار پلیسی را به سؤالات فوق پاسخ‌دهد. قرار است مجرم را به مکافات عیشی برساند، اما دورمات این را به تمسخر می‌گیرد. عنوان فرعی این کتاب به باهوش می‌افتد، نه کارآگاهی که نوایر می‌دهد. قول استاد قول‌لودن این است: «فاته‌جند داستان جنایی».

پناه

تیر خلاص در جهنم یخ زده

یادداشتی بررمان «قول» نوشته فردریش دورمات

یکی دقت کنید. براینان آشنا نیست؟ به نظرتان زیادی شبیه زندگی نیست؟ نابه‌حال چند بار در زندگی در دست زمانی که خیال کرده‌ام همه چیزهای دوردست‌های من بود و چه دنیای شیرینی دارم- و خوش خیال بوده‌ایم- که درست در اوج خوش‌بختی هستیم، ناگهان خود را در عمق چاه عمیق دیده‌ام؟ در عمق تپساده دورمات زندگی را یک ترازوی می‌بندارد و از نظرش فرقی هم نمی‌کند کارگر می‌سازد، تاجری موفق یا حتی کارآگاهی خوش‌نام. همه در دل این ترازوی هستیم، همیشه و بی‌پوشه. او در این رمان پلیسی پرشش‌هایی بنیادین را مطرح می‌کند و بسیاری از آن‌ها را هم به پاسخی می‌گذارد. آیا آرامشی در این دنیا هست؟ آیا درگیر می‌شود. همه چیز انکار دارد. خوب پیش می‌رود. تحقیقاتش را می‌کند. تاپسنسندی را منتظر می‌ماند، اما در این به تن‌چین خوی هم می‌رسد و دامی برای قاتل می‌بندد و می‌دهند و گرگ بورنده آپراش بازم می‌کنند، اما همیشه آن مجرم ضرور به دام می‌افتد و اصلا همین نقطه پایان قصه می‌شود. همه چیز همان طرح معما و حل آن است.

دیگر آن پایان‌بندی مهود تمام آثار پلیسی را به سؤالات فوق پاسخ‌دهد. قرار است مجرم را به مکافات عیشی برساند، اما دورمات این را به تمسخر می‌گیرد. عنوان فرعی این کتاب به باهوش می‌افتد، نه کارآگاهی که نوایر می‌دهد. قول استاد قول‌لودن این است: «فاته‌جند داستان جنایی».

پناه

داستان

نوی صورتش و برق نشسته روی گوش‌اش را ببیند.

شب سالگرد ازدواجشان بود. نوی یک دستپاره درمی‌آید. رضا حتماً قفسه دستگیر می‌گردد. روی فرورفتگی گرم جای خالی او را

فروتنش را نشانهای می‌کند. اگر بخواند متصف باشد و قدری فکر کند، می‌تواند بفهمد که چه حالی است ولی هیچ اهمیتی برایش ندارد. می‌رود به اتاق بچه و در را پشت سرش قفل می‌کند.

دیگر کار از کار می‌گذرد و این حرف‌ها گذشته، حتی از یکسری رفتارهای آمیزشیه به‌اصطلاح زنانه. به قول هر یک و ناکسی که نوی این دنیا کوکتش، او و روحیات مزخرفش را می‌شناسد، این آتشی بود که خودش برای خودش پخته بود.

پشت بد در می‌ایستد و چشمش می‌گرداند دور اتاق. زیر نور ممتد آساورو، به اوپراهی عروسکی اوخته از سقف نگاه می‌کند. فقط او می‌داند انگشت کوچک پای یکی‌شان را که یکشی، کدام یکی شروع می‌کند به فرقصیدن و آواز خواندن. به ماشین بزرگ شازری، که از آخرین سفر دنفره‌هم‌شان به مالزی آورده‌اند. به عکس‌های کوچک و بزرگی که روی یک ورق کاغذ رنگی، متضاد با رنگ کاغذدیواری اصلی اتاق، چسبانه‌اند.

تکیه‌اش را از در می‌گیرد و مسی‌رود پای سحر، چرخ‌ها از شب‌هاست که دوبایات تا خود می‌سحر، می‌مانند روی تراس و نویکی که می‌زند به مارلیرو و هیچ‌چیز نمی‌فکندنت. یک توک‌فرو تمام‌ماتش‌ها را نشانای می‌گردند

و بیشتر یک جایی را در آن سر شهر که معلوم نبود کجا گامی او نفسی از آن دل نمی‌کشید و هنوز صدشاز را نوی سینه صاف نکرده بود، رضا می‌برد و وسط فرشش که اصلا حرفشش را نمی‌شنید و او می‌ماند و یکجکی نشاناش می‌کند.

یکبار آن قدر نشانایش کرده بود که بالاخره آتیه چشم‌هاش را باز کرد و بنا گذاشت به

آخرش هم وقتی حرفشش را زد و آن را به خیال خودش به هر کسی نشاناد که روی یکلیه آیرآرتمانندار در طبقه هفتم ساختمان اندیشه نبود. یک جایی هم نبود که بشود نویی نوش سیکار کشید و تازه وقتی هم که فضای چشم‌هاش دیگر گنجایش قطره‌های اشکی را نداشته باشد، آن قدری دور و برش تاریک باشد که رضا فکرش را هم نکند. هی هر گردد

چقدر وقتی خواب‌ات مژه‌هایش بلندتر از حد معمول به‌نظر می‌رسند. همیشه دوست داشت به‌جاش شبیه زاده نبوده، نه خودش. حالا هم چیزی عوض نشده. تنها فرقی که مورش با صورت‌ش دارد تیرگی رنگ چشم‌هاش است. با این‌حال، رنگ پوستش روشن‌تر از اوست.

زندگی‌اش می‌رفت بیرون. وقتی رضا با همان خون‌سردی ذاتی که ازش سراغ داشتند، جمیع کاودییج شده‌ای را که معلوم بود نویی چیست گرفت مقابلش و گفت محال است تن به هیچ‌یک از این راه‌های نو راوردی‌اش دهد، یک چیزی تن قلیشب فرو ریخت.

ولی برای اولین بار در تمام این سال‌ها، راست نوی چشم‌ها را رضا نگاه کرد و به او دروغ گفت. حلقه ازدواجشان را دور انگشتشش باورد خاسه، و همین تختی که آن پانی نشسته است بشود تخت او نه. فقط و فقط به خاطر شرطی بود که برای رضا گذاشته بود و انگار قیبل از او، این خودش بسود که باید به آن پایبند می‌شد. نیمه‌شب وقتی بعد از یک خیابان گردی طولانی برگشت خانه، رضای نوی سکنی سکنی بیرون مجتمع نشسته بود. نوی غلاب وچان بزرگ بشوند که شاید اگر سعی می‌کردند، می‌توانستند خیلی دوتر از این‌ها چراغ خانه را برایشان را روشن کنند.

هنوز هم که هنوز است او را ندیده‌اند. همین طور بود. آن شب همه بچه‌ها و کتیار و رفیق‌هایشان در این مورد بالاخره به پایان رسید.

نوی آسانسور، رضا دکمه طبقه هفتم را فشار داد و ناگهانش را دوخت به نگاه او. در آینه گفت که او ایستاده بود و همین‌جور نشاناشش می‌کرد. همیشه فکر می‌کرد امشب برای جفتشان هر چه‌ترین شب زندگی‌شان است ولی فهمیده که اشتباه می‌کرده و یک چیز هست که انگار

برای رزش از همه دنیا بهتر است.

چیزی نداشت بگوید. اگر داشت هم نمی‌گفت. گوشه روبروسی‌اش را بپچاند دور انگشتش و

کار می‌گیرد، دامی پهن می‌کند و بعد در یک پمپ‌بنزین در جایی سرت و سرافاده می‌نشیند و منتظر می‌ماند تا قاتل گرفتار شود. واقعا هم کارش درست بوده است، اما یک اتفاق کوچک می‌افتد. قاتل قصه قبل از افتادن به دام کار آگاه، خیلی اتفاقی در یک تصادف رانندگی کشته می‌شود! این یعنی همان فاتحه داستان جنایی. دنیا کار خودش را می‌کند، به اعتنا به کار آگاه یا هر کس دیگری. سؤال مهم تر این است: چرا قاتل به مکافات عملش در این دنیا نرسید؟ چرا حتی قاتل بودنش ثابت نشد؟ مگر قسار انور بود؟

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

درجه یکش می‌شناسیم و با اسامیر این رمان کوتاه یا شاید هم داستان بلند شاهکاری در نظر خلی می‌کند. دورمات پس اگر دنبال خلق می‌کند، هشتصد و هفتی آن را به دست گرفتند. زمین گذاشتن آن پیش از پایان داستان براین‌حال باشد



کتابخانه

به خیال خودش ساده تر هاش را جدا می‌کرد می‌داند صدای سرش صدای می‌کند. نمی‌تواند روی

ای‌ها دیگر یک می‌نشیند. تنها چیزی که

وین هم می‌خواست بگوید «یک سری توصیه پزشکی و روان‌شناسی مربوط به دوره بارداری».

رفارش کاملا طبیعی است و هیچ هم ذوق‌زده نشده

بعد در حالی که به ناخن‌هاش ور می‌رفت و پندهایش انگشتانش را نوی همدیگر می‌نکست، به او تأکید می‌کرد که حتماً وقت

چراغ‌ها را روشن کند. «حالا! این وضع باید حرف زد».

رضای نوی نشنید. می‌خواست یک سرش را باورهایش در جسته‌رفته‌ش و پشت می‌دهد به تخت می‌تواند صدای نفس‌های ریز

و کوتاه آید را بشنود. به این فکر می‌کند که این می‌دهد به تخت می‌تواند صدای نفس‌های ریز

کای بود که اگر ۱۰۰ سال دیگر هم می‌گذاشت، باز می‌کرد. دید حالا که رضا زاری شده، مخالفت با آن‌ها می‌پنداشت. تنها چیزی که

کین وسط برایش اهمیت داشت نتیجه کار بود. پس سکنی بیرون مجتمع نشسته بود. نوی غلاب وچان بزرگ بشوند که شاید اگر سعی می‌کردند، می‌توانستند خیلی دوتر از این‌ها چراغ خانه را برایشان را روشن کنند.

هنوز هم که هنوز است او را ندیده‌اند. همین طور بود. آن شب همه بچه‌ها و کتیار و رفیق‌هایشان در این مورد بالاخره به پایان رسید.

نوی آسانسور، رضا دکمه طبقه هفتم را فشار داد و ناگهانش را دوخت به نگاه او. در آینه گفت که او ایستاده بود و همین‌جور نشاناشش می‌کرد. همیشه فکر می‌کرد امشب برای جفتشان هر چه‌ترین شب زندگی‌شان است ولی فهمیده که اشتباه می‌کرده و یک چیز هست که انگار

برای رزش از همه دنیا بهتر است.

چیزی نداشت بگوید. اگر داشت هم نمی‌گفت. گوشه روبروسی‌اش را بپچاند دور انگشتش و

قالب داستان پلیسی را برگزیده است، عنوان کتاب هم به‌نظر می‌رسد. این هم کتابه‌ای می‌نشیند و منتظر می‌ماند تا قاتل گرفتار شود. واقعا هم کارش درست بوده است، اما یک اتفاق کوچک می‌افتد. قاتل قصه قبل از افتادن به دام کار آگاه، خیلی اتفاقی در یک تصادف رانندگی کشته می‌شود! این یعنی همان فاتحه داستان جنایی. دنیا کار خودش را می‌کند، به اعتنا به کار آگاه یا هر کس دیگری. سؤال مهم تر این است: چرا قاتل به مکافات عملش در این دنیا نرسید؟ چرا حتی قاتل بودنش ثابت نشد؟ مگر قسار انور بود؟

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

درجه یکش می‌شناسیم و با اسامیر این رمان کوتاه یا شاید هم داستان بلند شاهکاری در نظر خلی می‌کند. دورمات پس اگر دنبال خلق می‌کند، هشتصد و هفتی آن را به دست گرفتند. زمین گذاشتن آن پیش از پایان داستان براین‌حال باشد

قالب داستان پلیسی را برگزیده است، عنوان کتاب هم به‌نظر می‌رسد. این هم کتابه‌ای می‌نشیند و منتظر می‌ماند تا قاتل گرفتار شود. واقعا هم کارش درست بوده است، اما یک اتفاق کوچک می‌افتد. قاتل قصه قبل از افتادن به دام کار آگاه، خیلی اتفاقی در یک تصادف رانندگی کشته می‌شود! این یعنی همان فاتحه داستان جنایی. دنیا کار خودش را می‌کند، به اعتنا به کار آگاه یا هر کس دیگری. سؤال مهم تر این است: چرا قاتل به مکافات عملش در این دنیا نرسید؟ چرا حتی قاتل بودنش ثابت نشد؟ مگر قسار انور بود؟

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

شکیبا افشار(ا) شاید همه بتوانیم در لحظه، چند گروه موسیقی و چندین خواننده در سبک‌های پانام‌پریم اما کراس‌کری می‌کماند است که بتواند این‌ها را در موسیقی به‌خاطر داشته باشد و آن‌ها را بشناسد، افرادی که در اجزای موسیقی و قطعات روح می‌دهند. اما هیچ‌وقت به اندازه خواننده گروه به چشم نمی‌آیند. در شهر خردمان مشهد نیز، نوازندگان هنرمند بسیاری هستند که حرفه‌ای کار می‌کنند اما مدت کوتاهی نیز زیر نظر اردشیر کامکار در این نوازندگان رفتیم. ساسان تیموری، نوازنده ویولن و کامناچه که در روزهای پایانی آلبومش دید. او درباره دلیل انتخاب ساز ویولن و کامناچه می‌پرسم که «این گونه پاسخ می‌دهد: هر کسی گرایش

جستار

کارآکتری مشه‌دی بود که نقشی کلیدی در «پایتخت» داشت. او با شیرین زبانی و طنزایی به لهجه مشهدی، توانست مشه‌دی‌ها را به این فکر بیندازد تا چه اندازه به این‌هاشان که سمبل هویشان است، ارج می‌نهند.

البته «پایتخت» نخستین حضور هدایت‌هاشمی با هویت مشه‌دی در سینما نبود و او در همکاری با اجواد اردکانی، دیگر سینماگر مشه‌دی، در سریال «نوشدارو» به صراحت و مستقیم به هویت مشه‌دی و خراسانی خود پاینده است. بسیاری از تصاویر این سریال که اوایل دهه ۹۰ از شبکه یک پخش شد، در مشهد ضبط شد و در هنرمندان بسیاری از بازیگران مشه‌دی حضور داشتند. بازی در سریال‌های متعددی که در شبکه‌های مختلف سینما روی آنتن رفته‌است، در کارنامه تلویزیونی هدایت‌هاشمی وجود دارد اما این دو سریال هنوزترقی از او در مقام کارگردان ریشه‌دار در خطه خراسان معرفی کرد. هدایت با هویت مشه‌دی‌اش در «پایتخت ۴» نیز حضور داشت

و نقشی‌اش آن قدر تأثیرگذار بود که سیروس مقدم توانست از حضورش ولو به اندازه یک صدا در سری پنجم سریال بگذرد. صدایی که از تلفن نقی معمولی پخش شد و او خیاله‌هاش را که در چنگ تکلفی‌ها به سور به گرفتار بودند، به دردرس انداخت.

چیزی نوی سرش صدای می‌کند. نمی‌تواند روی ای‌ها بلند صدای‌ها را می‌شنود که می‌گوید: «بیا می‌سپریش به‌خودت. گونم‌بیا بدی به کارگردانی محمد رحمانیان

بوده است اما قطعا او به‌شرفت در تلویزیون را مروهون «اوس موسی» است. همان نقشی که هدایت‌هاشمی در سریال برطرشار «پایتخت ۳» ایفا و خود را به یک شخصیت تکرارنشانی بدل کرد. اوس موسی

نقطه عطف بازیگری انگار سینما برای هدایت جدی تر نشد. هدایت با فرمان آرا بازی در «پیک» بازی برای بهمن فرمان‌رود و بعد از آن توانست نظر بهرام بهمنی را برای حضور در «وقتی همه خوابیم» جلب کند اما تقریبا هیچ کدام از

سینمای‌اش پرقدتر تر حاضر شود. هدایت با فرمان آرا بازی در «پیک» بازی برای بهمن فرمان‌رود و بعد از آن توانست نظر بهرام بهمنی را برای حضور در «وقتی همه خوابیم» جلب کند اما تقریبا هیچ کدام از

سینمای‌اش پرقدتر تر حاضر شود. هدایت با فرمان آرا بازی در «پیک» بازی برای بهمن فرمان‌رود و بعد از آن توانست نظر بهرام بهمنی را برای حضور در «وقتی همه خوابیم» جلب کند اما تقریبا هیچ کدام از

سینمای‌اش پرقدتر تر حاضر شود. هدایت با فرمان آرا بازی در «پیک» بازی برای بهمن فرمان‌رود و بعد از آن توانست نظر بهرام بهمنی را برای حضور در «وقتی همه خوابیم» جلب کند اما تقریبا هیچ کدام از

سینمای‌اش پرقدتر تر حاضر شود. هدایت با فرمان آرا بازی در «پیک» بازی برای بهمن فرمان‌رود و بعد از آن توانست نظر بهرام بهمنی را برای حضور در «وقتی همه خوابیم» جلب کند اما تقریبا هیچ کدام از

به سمت آن چیزی است که آرامش بیشتری به او می‌دهد. بر این اساس من نیز ناوختن این دو ساز را انتخاب کردم. تیموری بر این باور است زمانی که انسان‌ها به تاریخ داشت باشند، هیچ چیز نمی‌تواند مانع و سد راهش باشد. او که پنج سال است در کنار گروه خسروان، به نظر تیموری، هر قدر هم یک نوازنده خوب محسوب می‌شود، هر قدر هم که تاری باشد و روی صحنه نرزد، رشد نخواهد کرد. نوازنده باید کارش را به‌ساز مخاطب ارائه کند تا بتواند با آثروزی به‌ساز ساخت آثار بعدی برون. دراین‌توجه مالی ندارد او می‌گوید: افرادی خود توضیح می‌دهد، این روزها با گروه «خسروان» پروژه جدیدی را آغاز کردیم که در آن قطعاتی به آهنگ‌سازی من، احسان اوریان و نوازسانان وجود دارد. همچنین امیدوارم در تیرماه بتوانیم اولین آلبوم این پروژه جدید را روی صحنه ببریم. ●

هویت «هدایت»

نگاهی به حضور هدایت‌هاشمی در تئاتر سینما و تلویزیون به مناسبت زادروزش

روز[ن] سیدهدایت‌عامل‌هاشمی، بازیگر مشه‌دی تئاتر، سینما و تلویزیون، (۷ اسفند) ۴۵سالش تمام می‌شود، ۴۵سالگی در حدافل نمی‌آز آن را صرف فعالیت‌های هنری کرده است. این بازیگر در سیزوار موقله شده اما در سال‌های نوجوانی به‌همراه خانواده‌اش به مشهد آمده و در این شهر زندگی کرده است. محله نواغان طبرسیسی همان جایی است که او به‌خوبی کوچ‌پس کوچ‌هایش را بلد است و هنوز هم آنجا را یاد نبرده است. با خصوصیته که در او سراغ داریم، بعید است هدایت بخواند آنجایی را که آن رشد و نمو یافته، فراموش کند.



از سان همه آن‌ها هدایت‌هاشمی را به‌خوبی می‌شناسیم و با اسامیر این رمان کوتاه یا شاید هم داستان بلند شاهکاری در نظر خلی می‌کند. دورمات پس اگر دنبال خلق می‌کند، هشتصد و هفتی آن را به دست گرفتند. زمین گذاشتن آن پیش از پایان داستان براین‌حال باشد

قالب داستان پلیسی را برگزیده است، عنوان کتاب هم به‌نظر می‌رسد. این هم کتابه‌ای می‌نشیند و منتظر می‌ماند تا قاتل گرفتار شود. واقعا هم کارش درست بوده است، اما یک اتفاق کوچک می‌افتد. قاتل قصه قبل از افتادن به دام کار آگاه، خیلی اتفاقی در یک تصادف رانندگی کشته می‌شود! این یعنی همان فاتحه داستان جنایی. دنیا کار خودش را می‌کند، به اعتنا به کار آگاه یا هر کس دیگری. سؤال مهم تر این است: چرا قاتل به مکافات عملش در این دنیا نرسید؟ چرا حتی قاتل بودنش ثابت نشد؟ مگر قسار انور بود؟

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان است. فقط متهم‌ها را فراموش کرد.

دورمات مکالماتی داشته باشد؟ دورمات آگاهانه حتی برخی از آثار مطرح تاریخ ادبیات را هم به‌جاش می‌کشد، نمونه‌اش «جنایات و مکافات» دانسافسکی. یک نویسنده ادبی و تدریس هم می‌کند. انگار نه در این کتاب متنی به‌نظر می‌رسد. همه چیز خوار است. قصه جذابی را هم روایت می‌کند. انگار نویسنده قصه داستان‌هاست. خوش‌خوان